

آقای عبدی ظاهراً نمی داند آنچه در انتخابات اخیر روی داد،
فراتر از نظرسنجی، آمار شماری و گمانه زنی است.

توده مردم یکبار دیگر سیاسی شد و به میدان بازگشت پیروزی بزرگ جنبش اصلاحات در انتخابات اخیر را کوچک نکنید

رهبر و جبهه طرفداران فاشیسم، با برگی در انتخابات اخیر بازی کردند، که اگر طرفداران اصلاحات و تحولات، دقیق و آگاه عمل کنند، این برگ به بزرگترین تکان اجتماعی برای گام بزرگ اصلاحات به جلو تبدیل خواهد شد.

انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری پایان یافت. علیرغم ظاهر اوضاع، جبهه ضدفاشیستی پیروز اولیه این انتخابات بود، هرچند نامزد آن و نامزد اصلاح طلبان در این انتخابات، برای بدست گرفتن سکان ریاست جمهوری ناکام ماندند.

در واقع اصلاح طلبان، بعنوان یک جریان، با نامزدهای مشخص در این انتخابات - صرفنظر از نحوه برگزاری کودتائی آن - شکست خوردند. اما این همه واقعیات و نتایج انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران نیست و آن ها که چنین تصور می کنند، یا از حوادث عقب اند و یا ریشه های واقعی نبرد تنگاتنگ در این انتخابات را فراموش کرده اند.

جبهه ضدفاشیستی، که بعنوان یک اندیشه و یک راه حل در این انتخابات وارد شد، در حول "آری" به هاشمی رفسنجانی شکل نگرفته بود که با عدم انتخاب او شکست خورده باشد، بلکه بر محور "نه" به فاشیسم شکل گرفته بود. آن طیف گسترده ای که در مرحله دوم انتخابات در جبهه ضدفاشیست گرد آمدند، به تاکید خود، مسئله شان پیروزی هاشمی رفسنجانی، که عمدتاً با انتقاد نسبت به گذشته او به میدان آمده بودند نبود، بلکه شکست فاشیسمی بود که مصباح یزدی تئوریزه کرده و با شعار دغدغه های دینی و نه شکم گرسنه مردم به میدان آمده بود. جبهه ای که پشت سر هاشمی رفسنجانی شکل گرفت در این هدف پیروز شد یعنی امکان یورش فاشیستی به جامعه را به بهانه حمایت مثبت و موافق مردم از این شعارهای فاشیستی خنثی کرد.

محمود احمدی نژاد، که در مرحله نخست با شعارهای مصباح یزدی به میدان آمده بود، در مرحله دوم نه با شعارهای فاشیستی بلکه با شعارهای اصلاح طلبانه، با شعارهایی که از جبهه ضدفاشیستی به عاریت گرفت به پیروزی رسید. اینست آن نکته محوری که آقای عباس عبدی در مقاله تحلیلی خود (در فاصله دو مرحله انتخابات برای آقای عطریانفر نوشته بود تا به هاشمی رفسنجانی رسانده شود) آن را فراموش کرده است.

هاشمی رفسنجانی در آن شرایط و تنگنای کودتائی، یگانه رقیب در صحنه باقی مانده بود، که اتفاقاً امکانات حکومتی او بعنوان نایب رئیس مجلس خبرگان انتخاب رهبری و جایگاهی که در میان روحانیون دارد، برای شکست دادن طرف مقابل به مراتب بیشتر از مهدی کروبی

بود. هر چند اگر هاشمی جای خود را به کروبی داده بود، حمایت از کروبی همه جانبه تر نیز می شد اما آن دستی که در پی کودتای انتخاباتی بود و در مرحله اول، حتی با به رقص در آوردن فرمانده نیروی انتظامی می خواست امر خود را جلو ببرد، به یقین در مرحله دوم انتخابات نیز با به میدان آمدن کروبی عقب نمی نشست. این عقب نشینی يك راه حل داشت و آن بسیج توده های وسیع مردم بود، که اتفاقا بدلیل غفلت اصلاح طلبان، نیروی مقابل با وعده های سریع اقتصادی آن ها را قبل از آنکه هاشمی رفسنجانی بگوید می خواهد "قانون قرارداد های موقت کار را تغییر بدهد" بدنبال خود کشاند. این که هاشمی چه کرده و یا چه می خواست بکند، در آن تتگنائی که او چاره ای جز متکی شدن به نیرو های حامی خود نداشت مطرح نبود و بعدها نیز، در صورت پیروزی، باید با همین نیرو و در چارچوب خواست های عمومی آن ها حرکت می کرد. چنان که امروز نیز با جبهه ای که می خواهد تشکیل دهد، عملا بخش اساسی و عام ترین آن حمایت را تحت عنوان "اعتدال اسلامی" پرچم خود کرده است. این را فرماندهان کودتائی سپاه و کارگزاران بیت رهبری به شمول خود رهبر و فرزندش خیلی دقیق تر از عباس عبدی می دانستند و به همین دلیل هم، وحشت زده و برای ایجاد اختلاف آراء سنگینی که دیگر با تقلب و شناسنامه تقلبی (مانند دور اول) ممکن نبود و هاشمی می توانست زیر بار آن نرود، تن به بزرگترین ماجراجوئی دادند. یعنی به میدان کشاندن مردم با شعار های دگرگونی اقتصادی و سیر کردن شکم آنها در برنامه های متعدد تلویزیونی و از زبان احمدی نژادی که در دور اول با شعار "دغدغه دینی مردم متدین" به میدان آمده بود. کاندیدائی که در مرحله اول، علیرغم همه تقلب ها فقط با چند صد هزار رای توانستند او را جلو کشیده و کروبی را عقب ببرند. این ماجراجوئی، امروز بزرگترین نقطه ضعف جبهه ایست که انتخابات را برده، اما باید گفت کارزار اصلی تازه آغاز شده است و انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری ایران ادامه دارد. آن تاکتیکی که تنها با بهره گیری از آن می توانستند (و توانستند) چنان اختلاف آرائی ایجاد کنند که جبهه ضد فاشیستی نتواند پیروز شود، امروز به استراتژی جنبش تبدیل شده است و آن جبهه قطعا حریف چنین میدانی نیست و بزودی خواهیم دید، جبهه پیروز انتخابات چگونه متلاشی شده و روبروی هم خواهند ایستاد.

حامیان فاشیسم می خواستند انتخابات را به عرصه رویارویی دو گروه تبدیل کنند: در یکسو مردم دیندار و مومنی که نه دغدغه فقر و آزادی و بی عدالتی، بلکه دغدغه از دست رفتن "ارزش های دینی خود" را دارند و از سوی دیگر بی دینان و اصلاح طلبانی که گویا آزادی ها را به صورت "بی بند وباری" و توهین به ارزش های این دین باوران در جامعه رواج می دهند. این جبهه انتخاباتی بود که آنان در ابتدا ترسیم کرده بودند و می خواستند از درون آن نامزد فاشیسم را بیرون آورند. اگر محمود احمدی نژاد در حول تقابل این دو گروه پیروز می شد، فاشیسم پیروز شده بود و سرکوب آغاز می شد.

اما با شکل گیری جبهه ضد فاشیستی در مرحله دوم انتخابات، محمود احمدی نژاد ناگزیر شد شعار های اولیه خود را تغییر دهد و بجای "دغدغه های دینداران" خواست های جبهه ضد فاشیستی را به مردم عرضه کند:

- حساب خود را از "چفیه" به گردن اندازان جدا و تاکید کند که آن چفیه به سرها با او ارتباطی ندارند،
- مخالف آزادی و حقوق مدنی مردم نیست و اینها همه شایعه است،
- موتورسواران حزب الهی مورد علاقه حسین شریعتمداری را "تیغ زن" بنامد،
- مدافع حقوق زنان کم حجاب شود،
- از آنان در ستاد انتخاباتی خود بهره بگیرد و دفاع از "کرامت انسانی" آنان را هدف خود اعلام کند،

- مخالفتش را با برنامه‌های تبعیض جنسی و چادر بعنوان حجاب برتر و مرز کشیدن میان زنان و مردان و غیره اعلام کند.

-

تا همین جای کار مضمون آرای که از این پس به احمدی نژاد داده می شد تغییر کرد و جبهه ضدفاشیستی پیروز شده بود.

اما با از میان رفتن خط جبهه فاشیستی قبلی میان "دین باوران و بی دینان" باید بناگزییر يك خط جدید ترسیم می شد. در برابر وسعت جبهه ای که در برابر فاشیسم شکل گرفته بود و برای به میان کشیدن وسیع ترین توده های مردم، احمدی نژاد ضرورت عدالت، مبارزه با فقر و فساد، پایان دادن به حکومت اشرافیت سر برآورده از انقلاب و کسانی را که به گفته وی " 26 سال است با چسب دوقلو به صندلی ها چسبیده اند" به جبهه ای جدید تبدیل کرد. احمدی نژاد آنقدر در این شعارها پیش رفت که جامعه او را نه بعنوان نماینده حکومت بلکه نماینده "اپوزیسیون" تصور کرد و احساس کرد که با ریختن رای بنام او به يك تحول بنیادین، به يك "انقلاب" رای می دهد. همه اینها نیز دستاورد جبهه ضدفاشیستی بود. این دستاورد چنان بنیادین است که نه فقط مفسرین داخلی و خارجی بلکه خود احمدی نژاد و حامیان وی نیز این انتخابات را بعنوان پیروزی "دینداری بر بی بند و باری و بی دینی" تفسیر نکرده اند و برعکس همگان از نقش بی عدالتی اجتماعی و اقتصادی، شکاف طبقاتی و خواست های توده های تهیدست در پیروزی احمدی نژاد سخن می گویند. مضمون رای به احمدی نژاد درست برخلاف میل اولیه حامیان از رای به فاشیسم به رای به يك تحول بنیادین تغییر کرد.

با صدای رسا باید گفت و به آن افتخار کرد:

انتخابات اخیر، بدینسان جامعه را سیاسی کرد. جناح راست تمام تلاش هایی که در هشت ساله اخیر برای غیرسیاسی کردن مردم و منحرف کردن مضمون اصلاحات کرده بود در عرض يك هفته بباد داد. هم آن ده میلیون رای که برای هاشمی رفسنجانی در صندوق ها ریخته شد و هم آن 17 میلیونی که بنام احمدی نژاد از صندوق بیرون آمد تقریباً همه آگاهانه بود. حتی می توان گفت بخش عمده آنانی که در انتخابات شرکت نکردند نیز دارای يك درك سیاسی از عمل خود بودند.

سیاسی شدن این بار اما با سیاسی شدن دوم خرداد و پس از دوم خرداد بکلی متفاوت است. محور آن سیاسی شدن "طبقه متوسط" و "جنبش دانشجویی" بود، در حالی که محور این سیاسی شدن طبقه **زحمتکش** جامعه است. انتخابات اخیر **این طبقه را سیاسی** کرد و به میدان کشید.

اکنون پیروزشدگان انتخابات مانده اند با این هفده میلیون رای توده سیاسی شده که دغدغه دینداری و بی دینی ندارد، بلکه منتظر تحقق وعده‌های عدالت و رفع فقر و فساد و تبعیض است و حداقل 5 میلیون از رای هاشمی رفسنجانی یعنی آرای طرفداران دکتر معین و بخش وسیعی از آرای کروی را نیز می توان به اینان اضافه کرد.

در شرایطی متضادی که پیروزشدگان انتخابات مغلوب بازی خود شده اند، شکست خوردگان انتخابات، برعکس خواهان تحقق شعارهای خود، یعنی همان وعده‌های انتخاباتی محمود احمدی نژاد هستند.

خطر در همین وضعیت متضاد است. زیرا مسئله پیروزشدگان انتخابات نه ادامه اصلاحات قبلی و تعمیق آن بسود تهیدستان، آنچنان که محمود احمدی نژاد وعده داده است بلکه یافتن راه فرار از اجرای این تعهدات است. آنها برای بازگرداندن فاشیسم از پنجره دو راه دارند:

- نخست تلاش برای تفسیر فاشیستی از رای مردم است که هم کارایی چندانی ندارد، هم به تقابل آنان به مردمی که به آن ها رای داده اند دامن خواهد زد و هم در برابر آن واقعیت

عینی شعارهای عدالت خواهانه ایست که در ذهن مردم نشانده شده و برای میلیون ها تن به شکل يك حقیقت ملموس درآمده است.

- راه فرار دیگر برای بازگرداندن فاشیسم، در بحران سازی و انداختن مسئولیت این بحران ها به گردن اصلاح طلبان است. چنان که گویی آنان مخالف تحقق عدالت و از بین رفتن فقر و فساد و تبعیض هستند تا از این طریق بهانه سرکوب را پیدا کنند. آنان احتمالا برای این بحران سازی بر روی ضعیف ترین و در عین حال ماجراجو ترین حلقه های جنبش دانشجویی از یکسو و آنانی که در گذشته نشان داده اند قابلیت تحریک پذیری دارند حساب خواهند کرد. هوشیاری جنبش آن است که اجازه تحقق چنین چشم اندازی را ندهد.

مسئله دیگر در آن است که قدرت علی خامنه ای، که رهبری این ماجرا را برعهده داشته از این پس نه متکی به روحانیت بزرگ بلکه متکی به نظامیان است. جنبش ضد فاشیسم نیز در عام ترین خواست خود که در دومین مرحله انتخابات حتی از دهان هاشمی رفسنجانی نیز تحت عنوان "انجام وظیفه تاریخی" بیان شد، در برابر اختیارات از کنترل خارج شده رهبر بوده و همچنان هست. پیشنهاد "شورای فتوا" از جانب هاشمی در قم و در تلاش برای یافتن راهی جهت جلوگیری از عنان گسیختگی بیت رهبری و فرماندهان سپاه نه فقط اینجا و آنجا علیه رهبری فردی خامنه ای بر سر زبان ها افتاد، بلکه در سخنان جسورانه عیسی سحرخیز، در جریان اعلام حمایت از رفسنجانی، با تاکید بر ضرورت دفاع هاشمی از محدود شدن اختیارات رهبری در مجلس خبرگان مطرح شد. توان و امکانی که هاشمی، با توجه به موقعیتش در مجلس خبرگان بیش از کروی داشت و هنوز هم دارد. بنابراین بحث با آقای عبدی، از سطح نظرسنجی و مقایسه آماری رای دهندگان (که در يك کشور اروپائی البته قابل استناد نیز هست) فراتر می رود و می رسد به قبول و یا عدم قبول شعار و خواست اصلی اما بیمناک مطرح شده در انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم: درهم شکستن اختیارات مطلق رهبر و مشوقان و بهره گیران اطراف او (به شمول شورای نگهبان و دیگر نهادهای انتصابی- نظامی) که برای برقراری حکومت فاشیستی- سلطنتی خیز برداشته بودند و هنوز نیز در اندیشه پیاده کردن آن هستند.